



A Comparative Study on the Approaches to Law Interpretation in Common Law, Islamic Jurisprudence, and Iranian Judicial Precedent

Abdolazim Khoroushi

Assistant Professor, Department of Private Law, Hakim Sabzevari University. A.khoroushi@hsu.ac.ir

Abstract

Legal interpretation is an essential aspect in every legal system, consistently playing a significant role in the application of the law and its impact on the rights of individuals. In the common law system, two significant approaches, namely the "literal" and "purposive" approaches, exist in opposition to each other, each with its own proponents. This article, while tracing the trajectory of interpretive approaches in the common law system towards the purposive approach and elucidating its important principles such as the "mischief rule" and the "golden rule" of interpretation, seeks to analyze descriptively and analytically whether the purposive approach and to determine the extent to which the principles and rules of the purposive approach are acceptable and applicable in Islamic jurisprudence and the Iranian legal system. The research findings indicate that Islamic jurisprudence places special emphasis on the "text" of the law. However, discussions on topics such as the "Purposes of the Sharia" or similar concepts can be observed in the discourse and opinions of jurists, warranting further investigation. A comparable approach can be observed in Iranian laws and Islamic jurisprudence, indicating a movement towards the purposive approach despite legal pluralism.

Keywords: Purposive Interpretation, Purposive Jurisprudence, Mischief Rule of Interpretation, Golden Rule of Interpretation.

Received: 2023/02/15 ; Revised: 2023/08/08 ; Accepted: 2023/12/09 ; Published online: 2023/12/21

How To Cite: Khoroushi, Abdolazim (1402). A Comparative Study on the Approaches to Law Interpretation in Common Law, Islamic Jurisprudence, and Iranian Judicial Precedent, *Comparative Study on Islamic and Western Law*, 10(3), 75-100. doi.org/10.22091/CSIW.2023.9139.2394

Published by: University of Qom

© The Author(s)

Article type: Research



مطالعه‌ای تطبیقی در قواعد و سیر رویکردهای تفسیر قانون در کامن‌لا، فقه و رویه قضایی

عبدالعظیم خروشی

استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشگاه حکیم سبزواری. A.khoroushi@hsu.ac.ir

چکیده

تفسیر قانون در هر نظام حقوقی ضرورتی انکارناپذیر است که همواره نقش مهمی در اعمال قانون و اثرگذاری بر حقوق تابعان آن دارد. در نظام حقوقی کامن‌لا دو رویکرد مهم «لفظی» و «هدف‌گرا» در برابر یکدیگر قرار دارد که هریک طرفداران خاص خود را داراست. این نوشتار ضمن ترسیم سیر حرکت رویکردی تفسیری در نظام کامن‌لا به سوی رویکرد هدف‌گرا و بیان قواعد مهم آن همچون «قاعده رفع نقص» و «قاعده تفسیر طلایی»، با روش توصیفی تحلیلی به بررسی این مساله می‌پردازد که آیا رویکرد هدف‌گرا و به ویژه قواعد مورد اشاره، در فقه و حقوق ایران مشابه یا نمونه قابل تطبیقی دارد؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فقه تقیّد ویژه‌ای به «متن» دارد اما با وجود این مباحثی همچون «مقاصد الشریعه» یا عناوین مشابه آن که در کلام و آراء فقها مشاهده می‌شود قابل تطبیق با رویکرد هدف‌گرا در کامن‌لا است. در حقوق و رویه قضایی ایران نیز می‌توان رویکرد مشابهی را مشاهده کرد که علی‌رغم پلورالیسم حقوقی بیانگر نوعی حرکت به سمت هدف‌گرایی است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر هدف‌گرا، فقه مقاصدی، قاعده دفع مفسده، قاعده تفسیر طلایی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۵/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۹/۳۰
استاد به این مقاله: خروشی، عبدالعظیم (۱۴۰۲). مطالعه‌ای تطبیقی در قواعد و سیر رویکردهای تفسیر قانون در کامن‌لا، فقه و رویه قضایی، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۱۰(۳)، ۷۵-۱۰۰. doi.org/10.22091/CSIW.2023.9139.2394

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه قم



مقدمه

انعطاف و تغییرپذیری از ویژگی‌های غیرقابل انکار زبان است و همچنین اجمال و ابهام و تعارض در عبارات قانون و قرارداد از نواقص قانونگذاری یا بی‌توجهی طرفین است. به همین جهت از دیرباز ضرورت تفسیر و شناخت نقش و جایگاه شیوه‌های آن امری مهم به حساب می‌آمده است. تفسیر حقوقی به طور کلی در دو بعد «تفسیر قانون» و «تفسیر قرارداد» مطرح می‌شود که به لحاظ تحدید دامنه پژوهش لازم به اشاره است که در این نوشتار تنها «تفسیر قانون» مورد نظر است و مبانی و اصول تفسیر قراردادها مورد مطالعه نیست.

اولین نکته در تفسیر حداقل در ارتباط به دعاوی مربوط به نقش دادگاه است. در واقع تفسیر امری نه موضوعی، بلکه امری حکمی است و از آنجا که هر مساله تفسیری امری منحصر به فرد و خاص است رویه قضایی در حل اختلافات تفسیری نقشی محدود دارد که بررسی جایگاه و نحوه عمل آن به طور خاص موضوع این نوشتار نیست (نک: Catherine, 2007: 31).

تفسیر^۱ را می‌توان به نوعی معادل تبیین^۲ دانست. ملاک در ارزیابی تفسیر، میزان موفقیت آن در بیان مفهوم حقیقی آن است. لذا تفسیر و تحلیل و تبیین همیشه ممکن است منطبق با واقع نباشد. تردیدی نیست که قانون محصول اراده قانونگذار است. لیکن کشف اراده قانونگذار همیشه به سادگی ممکن نیست، بخصوص تغییرات و دگرگونی‌ها و عدم وجود شاخصه و معیار واحد، گاه این شناخت را پیچیده‌تر می‌کند. چنانکه به اعتقاد برخی واقع‌گرایان، و برخلاف شکل‌گرایان، همیشه یک پاسخ صحیح وجود ندارد بلکه در هر دعوایی ممکن است دو یا چند پاسخ صحیح وجود داشته باشد؛ اما مساله مهم این است که دادگاه کدام یک از این پاسخ‌ها را و بر چه مبنایی اتخاذ خواهد کرد. (Llewellyn, 1950: 395). اراده قانونگذار را باید در مجموعه‌ای از الفاظ عبارات رجوع به مذاکرات و مواد قانونی و اصول و قواعد حقوقی و نهایتاً آن را در مجموعه‌ای از احکام و مقررات مرتبط و به صورت یک کل واحد و به عنوان قاعده زرین جستجو کرد.

تفسیر از جهات مختلف می‌تواند با مشکلاتی مواجه باشد. عوامل مختلفی می‌تواند موجب ابهام عبارات و مشکلات تفسیر شود مانند اینکه ممکن است تنظیم‌کننده متن، بکارگیری برخی واژگانی را غیرضروری بداند و از درج آن خودداری نماید اما خواننده متن چنین چیزی را درنیابد. همچنین ممکن است عبارات مبهمی در متن بکار رفته باشد و بیان مقنن رسا نباشد.

باید به این نکته نیز توجه داشت که در تفسیر قانونی، روش‌های کلی تفسیر قانونی به وسیله شارع یا پارلمان تنظیم نمی‌شود، بلکه این موضوع توسط قضات توسعه و گسترش می‌یابد. چنانکه در انگلیس از

1. Interpretation.

2. Explanation.

عنوان «قانون تفسیر» مصوب ۱۹۸۷^۱ ممکن است چنین برداشت شود که این قانون از عهده مشکلات تفسیر برآمده است در حالی که چنین نیست. از طرف دیگر تهیه و ارائه تعاریف استاندارد و معین که سبب شود قوانین دقیق، مختصر و جزئی تر تنظیم شود، هدفی بلند پروازانه است (Bailey, 1996: 352)؛ چنانکه در قانون نویسی جدید مرسوم است در بخش مقدمه یا تعاریف، معانی کلمات و اصطلاحات مورد تعریف قرار می گیرد. اما این امر مشکلات تفسیر را برطرف نمی کند و لذا تفسیر هر قانونی امری اجتناب ناپذیر است.

در خصوص پیشینه پژوهش نیز لازم به ذکر است پیرامون تفسیر قوانین داخلی (و تفسیر قراردادها که موضوع پژوهش حاضر نیست) و با تفسیر به طور کلی پژوهش های مفصل و خوبی انجام شده است که از جمله به طور خاص می توان به کتبی همچون «روش تفسیر قانون در حقوق خصوصی یا طریقه استنباط احکام» آقای محمد اصولی، «مبانی فلسفی تفسیر حقوقی» آقای دکتر حسن جعفری تبار، «بایسته های تفسیر قوانین با تاکید بر قوانین اساسی و مدنی» آقای احمد دیلمی، «روش تفسیر قوانین کیفری» آقای جلال الدین قیاسی نام برد و به طور عام نیز آثار آقای دکتر ناصر کاتوزیان در دوره فلسفه حقوق و نوشته های دکتر محمد مهدی الشریف نام برد. در حوزه تطبیقی کامن لا نیز مقالاتی همچون «تفسیر قانون در حقوق انگلستان» (امیدی، ۱۳۷۶) نوشته شده است. با وجود این آنچه موجب تمایز نوشته حاضر از دیگر تالیفات و پژوهش ها می گردد و در واقع نوآوری آن شمرده خواهد شد «مطالعه تطبیقی» تفسیر قانون در کامن لا با تفسیر در فقه و همچنین بکارگیری قواعدی همچون «قاعده طلایی تفسیر» و «قاعده دفع مفسده یا رفع نقص» موجود در کامن لا با فقه و همچنین در رویه قضایی ایران است. در واقع این پژوهش ضمن بررسی روش های تفسیری و قواعد آن به دنبال این است که فقه و حقوق ایران چگونه از تفسیر متن گرایانه که رویکرد غالب است، در پاره ای موارد به سمت تفسیر هدف گرایانه گام برداشته است و علی رغم پلورالیسم حقوقی به نوعی حرکت به سمت میزانی از وحدت در نظام های حقوقی دیده می شود.

۱. تفسیر و جایگاه آن در استنباط

در زبان انگلیسی برای توضیح، تفسیر و درک متون قانونی دو واژه (Interpretation) و (Construction) بکار رفته است. در زبان فارسی و بعضاً انگلیسی این دو واژه معمولاً به صورت مترادف بکار می روند و تفاوت معنایی خاصی بین آنها دیده نمی شود و رویه قضایی نیز این مترادف را تا حدودی پذیرفته است، با وجود تفاوت هایی بین آنها وجود دارد. واژه (Interpretation) از واژه لاتین «interpretari» گرفته شده است

1. Interpretation Act 1978.

که به معنای درک، توضیح و ترجمه است و در فارسی می‌توان واژه «تفسیر» را برابر آن قرار داد. تفسیر فرآیند توضیح یا ترجمه یک متن است. به عبارت ساده، تفسیر قانون به معنای فهم قانون است. اساس تفسیر، روشن کردن معنای کلمات به کار رفته در قوانین است که ممکن است مبهم باشد و می‌توان آن‌ها را با استفاده از نظریه‌های تفسیری مختلف آنها را معنا کرد.

واژه (Construction) که در فارسی می‌توان واژه «استنباط» را برابر آن قرار داد، عبارت از تبدیل معنایی یک متن حقوقی به قواعد حقوقی است. به عبارت دیگر، استنباط نتیجه‌گیری از موضوعی است که مستقیماً از متن قابل درک نیست. هدف از استنباط، ایجاد اثر حقوقی بر یک متن قانونی است. اصل اساسی استنباط خواندن متن، به صورت تحت‌اللفظی است. از نظر مفهومی، استنباط به محتوای یک متن حقوقی، اثر حقوقی می‌بخشد (Solum, 2010: 103). اصل‌گرایان^۱ که نیز ممکن است در مورد بسیاری از اصول تفسیری با هم اختلاف داشته باشند، اما همه آنها در مورد معنادار بودن این تمایز اتفاق نظر دارند (Barnett, 2011: 65). بنابراین می‌توان گفت تفسیر یک امر موضوعی^۲ است اما استنباط یک امر حکمی^۳ محسوب می‌شود. (Willmott, 2013: 7). به عبارت دیگر «استنباط» دارای حوزه‌ای وسیع‌تر از «تفسیر» است چراکه تفسیر تنها برای تشخیص موضوع و جستار است در حالی که استنباط برای توضیح آثار و نتایج حقوقی متن است (جعفری تبار، ۱۳۸۱: ۱۸۶).

به طور خلاصه تفاوت‌های اساسی تفسیر و استنباط عبارتند از: ۱. تفسیر به درک کلمات و معنای واقعی یک متن قانونی اشاره دارد. ولی استنباط به نتیجه‌گیری از متن قانونی اشاره دارد که فراتر از بیان مستقیم متن است. ۲. از طریق تفسیر می‌توان به معنای زبانی یک متن حقوقی پی برد ولی از طریق استنباط می‌توان اثر حقوقی متن قانونی را کشف کرد. تفسیر یک متن از پیوند دو عنصر فهم لفظی و استنباط شکل می‌گیرد و با یکدیگر تفسیر متن را فراهم می‌آورند. (Corbin, 1960: 156). این تفاوت در پرونده‌ای^۴ به نحو واضحی تری توسط قاضی لاسون^۵ به این شکل بیان شده است: «من پاسخ سوال را در دو مرحله پی می‌گیرم. مرحله اول این است: آیا معنای قانون روشن است یا مبهم؟ و اگر مبهم است به چه

۱. اصل‌گرایی (originalism) نظریه‌ای در حقوق ایالات متحده آمریکا است که مبتنی بر تفسیر قانون اساسی بر اساس فهم و معنای متن اولیه است. مفهوم مقابل آن «قانون اساسی زنده» و پویا است که بیانگر تفسیر قانون اساسی در چارچوب اقتضائات زمان حاضر است حتی اگر چنین تفسیری متفاوت از تفسیر اولیه متن باشد. باید توجه داشت که «اصل‌گرایی» با «متن‌گرایی» (textualism) نیز متفاوت است. برای مطالعه بیشتر رک: (Eyer, 2022: 115).

2. question of fact.

3. question of law.

4. Franklin v Attorney General [1973]

5. Lawson

معناست؟ در این مرحله تنها به واژگان قانون می‌نگرم و از هیچ وسیله دیگری کمک نمی‌گیرم. از هیچ ابزار بیرونی دیگری برای تعیین معنای روشن و بدون ابهام واژگان استفاده نمی‌کنم. اگر دریافتیم که در مرحله اول معنای قانون مبهم است، باید به مرحله دوم وارد شده و دو معنای متفاوت ممکن را در نظر بگیریم... حال اگر من به مرحله دوم رسیدم، تنها پس از این مرحله مجاز هستم به ابزارهای بیرونی، مانند عناوین تفصیلی، سرفصل‌ها، یادداشت‌های حاشیه‌ای و سایر قوانین رجوع کنم. تنها در این صورت اجازه دارم به «اصول استنباط» متوسل شوم». اگرچه «Interpretation» و «Construction» معانی متفاوتی دارند، اما امروزه معمولاً تنها به «Interpretation» که معنای عام‌تری دارد اشاره می‌شود که هر دو معنا را پوشش می‌دهد (Huxley-Binns, 2014: 73). چنانکه اشاره شد این تفکیک و تدقیق در فقه و حقوق داخلی نیز وجود دارد (نک: جعفری تبار، ۱۳۸۳).

۲. رویکردهای تفسیری

در تفسیر متون قانونی در رویکرد اصلی مورد توجه و استفاده مفسرین قرار گرفته است که عبارت است از «رویکرد لفظی» و «رویکرد هدف‌گرا» که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

۲-۱. رویکرد لفظی

در رویکرد لفظی دادگاه به دنبال درک منظور قانونگذار از طریق معنای ظاهری و مدلول الفاظ است. قاعده‌ای که در این رویکرد مورد استفاده قرار می‌گیرد، قاعده تفسیر لفظی یا ادبی است که در زیر به آن پرداخته می‌شود.

۲-۱-۱. قاعده تفسیر لفظی^۱

قاعده تفسیر لفظی، قاعده‌ای است که با اعمال آن به واژگان معنایی ساده، معمول و طبیعی داده می‌شود. در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی توجه بیشتری به این قاعده مشاهده می‌شود. در این دوره دادگاه‌ها نگاهی بسیار سختگیرانه و غیرقابل انعطافی نسبت به عبارات قانون داشتند: چنانچه مورد مطرح نزد آنها بطور دقیق منطبق بر متن قانون نبود حاضر به هیچ‌گونه تغییری در واژگان قانونی نبودند. یکی از مهمترین اظهارات در خصوص قاعده تفسیر لفظی توسط قاضی «تیندال سی جی» در پرونده 11 C18 Fin85 (1844) Sussex peerage مطرح شده است: «تنها قاعده برای تفسیر قوانین پارلمان این است که قوانین باید مطابق قصد پارلمانی که آن را تصویب کرده است تفسیر شود. هرگاه عبارات قانون دقیق و بدون ابهام بود، دیگر ضرورت ندارد که معنایی غیر از معنای طبیعی و معمولی آن، ارایه شود. واژگان خودش به تنهایی مقصود قانونگذار را به

1. literal rule

بهترین شیوه بیان می‌کنند» (Cross, 1995: 15). تمایز بین قواعد لفظی و سایر قواعد به راحتی قابل تشخیص است. قاعده لفظی معنای اصلی کلمات را بیان می‌کند، در حالی که دیگر قواعد در صورت امکان معنایی ثانویه به واژگان می‌دهند یا حتی گاهی «مانع اعمال» آن می‌شوند.

در ارزیابی این قاعده می‌توان گفت؛ قاعده لفظی بر این فرض استوار است که قصد مجلس با کلماتی که در قانون به کار رفته، ظهور پیدا کرده و از این رو به ستایش قانون می‌پردازد. اما همانطور که گفته شده است: «اغلب ادعا می‌شود این روش در پی کشف نیت پارلمان است در حالی که این عبارت دقیق نیست. در حقیقت این روش به دنبال معنای کلماتی است که پارلمان به کار برده است و نه نیت پارلمان». (Connolly, 2018: 18). اگرچه ریشه‌های این رویکرد در منشور حقوق ۱۶۸۸ وجود داشت، اما قاعده لفظی به طور تمام عیار در طول دهه ۱۸۰۰ ظاهر شد. استناد و مرجع بیشتر طرفداران امروزی این قاعده ادعای ساسکس پیریج در سال ۱۸۴۴ است که مصادف با ظهور «حاکمیت پارلمانی» بود. رویکرد لفظی بر این پیش فرض استوار است که قوانین با «دقت و آینده‌نگری کامل» تهیه می‌شوند و «حقوق تنها ناشی از اراده و قدرت دولت» است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

نقدهای متعددی بر این رویکرد وارد است از جمله اینکه «احترام به نظر قانونگذار» چیزی جز تظاهر و خود فریبی نیست زیرا هیچ قانونی قادر نیست همه مسائل اجتماعی را معین یا پیش‌بینی کند. همچنین این رویکرد موجب «بی‌اعتنایی به واقعیت‌های اجتماعی» می‌شود و در نهایت موجب «عقب‌ماندگی و محافظه‌کاری» است که در نتیجه قاعده لفظی می‌تواند نتایج پیش‌بینی نشده و چه بسا نامطلوب ایجاد کند. به عنوان مثال در انگلستان و در پرونده «ویتلی به طرفیت چپل»^۱ قانون مقرر می‌داشت «جعل هویت هر فردی که دارای حق رای است، جرم است». با اینکه شخصی هویت شخص دیگری را جعل کرده بود و خود را به جای او معرفی نموده بود، از اتهام وارده تبرئه شد زیرا کسی که هویت او جعل شده بود، قبلاً فوت شده بود و بنابراین فرد فوت شده قانوناً دارای «حق رای» نبود و از همین رو متهم تبرئه شد. در حالی آنچه اهمیت داشته است جعل هویت دیگری است نه اینکه هویت چه کسی جعل می‌شود. در پرونده دیگری^۲ فروشنده‌ای که یک چاقوی ضامن‌دار را همراه با برچسب قیمت به نمایش می‌گذاشت، بر خلاف قانون محدودیت سلاح‌های تهاجمی^۳ به دلیل «دعوت به معامله» تلقی شدن نمایش یک سلاح تهاجمی مجرم شناخته نشد. با اینکه قاضی پرونده معترف بود که چنین تصمیمی «کاملاً نامعقول» است اما در نهایت دادگاه فروشنده را مجرم نشناخت زیرا به نمایش گذاشتن چاقو «ایجاب» به فروش تلقی

1. Whitely vs Chappel (1868).

2. Fisher v Bell [1961].

3. Restriction of Offensive Weapons Act 1959.

نمی‌شد و تنها دعوت به معامله بشمار می‌آمد. (Connolly, 2018: 19). در اینجا نیز آنچه اهمیت داشت اقدام به فروش سلاح بود و نه اینکه از نظر تحلیل حقوقی عمل فروشنده «ایجاب» است یا «دعوت به معامله». بدیهی است چنین نتایجی برآمده از ناکارآمدی این قاعده تفسیر لفظی است.

باید توجه داشت اگرچه رویکرد لفظی دارای عیوب فوق است اما با وجود این، بی‌هنر و بیهوده نیز نبوده و دارای فوایدی است از جمله اینکه؛ این قاعده سبب «تدقیق در تنظیم قانون» یا هر متن دیگری می‌شود و تنظیم‌کنندگان متون با دقت و توجه بیشتری متن را به نگارش درمی‌آورند. مزیت دیگر این قاعده این است که سبب «تقلیل تفاسیر متعدد» می‌شود و پذیرش هر روشی غیر از این موجب این نگرانی و سردرگمی می‌شود که قضات چه برداشتی از این متن خواهند داشت و تنها با این رویکرد احکام «پیش‌بینی پذیری» قابل اطمینان‌تری را خواهند داشت در غیر اینصورت نه تنها تفسیر متن قابل پیش‌بینی نیست بلکه نتیجه تفسیر از مرجعی به مرجع دیگر می‌تواند متفاوت باشد.

اما این مزایا نباید موجب شود که معایب بعدی آن نادیده گرفته شود زیرا تاکید بیش از اندازه بر این قاعده باعث می‌شود قضات و مفسرین تمایل فزاینده‌ای به تاکید بر معنای لفظی متن قانونی داشته باشند و قادر نباشند در بافتی کلی‌تر به قانون اعتبار دهند. تاکید بیش از اندازه بر معنای لفظی قاضی را از هدف تدوین قانون دور خواهد کرد و نتایج نامطلوبی بجا خواهد گذاشت (چنانکه نمونه عملی آن را در دو پرونده فوق مشاهده شد). همچنین در این رویکرد محدودیت‌های زبانی نادیده گرفته می‌شود که خود نقصی بزرگ بشمار می‌آید. در انگلستان نیز رویکرد لفظی که تا پیش از ۱۹۶۹ مورد حمایت کمسیون حقوقی بود مورد انتقاد قرار گرفت و فاصله گرفتن از آن توصیه و تاکید شد. (law commission, 1969: 17).

۲-۱-۲. قواعد زبانی تفسیر لفظی

باید توجه داشت قاعده تفسیر ادبی یا لفظی به این معنا نیست که واژگان به صورت مجزا و مستقل مورد معنا و تفسیر قرار گیرند. بلکه عقل سلیم حکم می‌کند دیگر واژگان و اصطلاحات بکاررفته در متن و بافت قانون مورد بررسی قرار گیرند تا معنی و تاثیر آن مشخص شود. در کامن‌لا دادگاه‌ها با رجوع به دیگر متون قانونی تعدادی قواعد فرعی بدست داده‌اند که می‌تواند به روشن ساختن معنای واژگان و عبارات کمک کند. سه قاعده مهم مورد اشاره قرار گرفته که عبارتند از:

۲-۱-۲-۱. قاعده از همان نوع^۱

هرگاه چند کلمه در توضیح مصداق حکمی بکار رفته باشد و سپس کلماتی مثل «و مانند آن» یا «و غیره» آمده باشد، مطابق این قاعده تفسیری، دیگر مصادیق باید از همان نوع کلمات ذکر شده باشند. به عنوان

1. ejusdem generis rule.

مثال اگر موصی وصیت کند «خانه و دکان وغیره» برای پسر بزرگ باشد، «وغیره» تنها شامل ابنیه بوده و شامل باغ و گوسفندان که از جنس خانه و دکان نیستند، نمی‌شود. بنابراین مطابق این قاعده قیود و اسم‌های عام، تنها شامل اسم‌های خاصی می‌شود که با دیگر اسامی خاص ذکر شده، وصف مشترک داشته باشند. (Huxley-Binns, 2014: 94).

۲-۱-۲. استثنا موارد مشابه با ذکر یک مصداق^۱

در مواردی که فهرستی از کلمات وجود دارد که پس از آن کلمات عامی بکار نرفته است، حکم قانون فقط در خصوص موارد موجود در لیست اعمال می‌شود و به دیگر موارد تسری پیدا نمی‌کند. به عنوان مثال در موردی که قانون کلاهبرداری ۱۶۷۷ که مقرر می‌داشت قراردادهای فروش «کالا، اجناس و امتعه» به ارزش بیش از ۱۰ پوند باید مکتوب باشد، دادگاه رای داد این قانون شامل فروش سهام نمی‌شود زیرا در قانون مورد اشاره قرار نگرفته است.

۲-۲-۱-۳. تفسیر یک اصطلاح در پرتو کلمات همراه آن یا سیاق^۲

کلمات در حالت انفرادی یک معنای مشخص دارند اما هرگاه در کنار کلمات دیگر بکار روند معنای متفاوتی خواهند داشت. بنابراین برای رفع ابهام و فهم درست معنای آن باید آن اصطلاح را در کنار و همراه دیگر واژگان بکاررفته، مورد توجه قرار داد. به عنوان مثال قانونی مقرر می‌داشت که مواد منفجره باید در «در یک پوشش یا قوطی»^۳ حمل شود. در خصوص متهمی که آنها را با کیسه پارچه‌ای حمل کرده بود سوال این بود که آیا کیسه پارچه‌ای می‌تواند «پوشش» تلقی شود یا نه. دادگاه با توجه به واژه «قوطی» اینطور نظر داد که واژه پوشش اشاره به يك «لفاف و محفظه سخت» دارد و شامل کیسه پارچه‌ای نمی‌شود (Easton, 2012: 38).

۲-۲. رویکرد هدف‌گرا^۴

دومین رویکرد در تفسیر متون قانونی رویکرد هدف‌گرا یا غایت‌گرا است و آن رویکردی است که به دنبال کشف دلیل و هدف وضع قانون است. این رویکرد محدودیت دادرسان برای ارایه تفسیر لفظی از واژگان بکاررفته در قانون را برداشته و به دادگاه اختیار کافی می‌دهد تا فراتر از واژگان قانون به دنبال کشف دلیل تصویب آن باشد و در پرتو هدف مکشوف، به عبارات معنا بخشد. این رویکرد یکی از رویکردهای رایج

1. expressio unius est exclusio alterius.

2. noscitur a sociis.

3. case or canister.

4. purposive approach.

نظام حقوق نوشته به ویژه در حوزه حقوقی است. در چنین نظامی معمولاً قانونگذار اصول کلی را معین ساخته و جزئیات دقیق بعداً توسط قضاتی که در پیشبرد این اصول کلی تصمیم‌گیری می‌کنند، تعیین شود (Kelly, 2010: 89). دو قاعده معروف به «قاعده رفع نقص» و «قاعده تفسیر طلایی» از قواعدی هستند که در این رویکرد مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته در پاره‌ای از نوشته‌های حقوقی «رویکرد هدف‌گرا» را مستقل از دو قاعده مذکور دانسته‌اند ولی به نظر می‌رسد این تقسیم نادرست است و این قواعد خود باید زیر عنوان رویکرد مذکور مورد مطالعه قرار گیرند.

۲-۱. قاعده رفع نقص^۱

یکی از قدیمی‌ترین قواعدی که در تفسیر قانون مورد استفاده قرار می‌گیرد قاعده معروف به (Mischief Rule of Interpretation) است. معادل دقیق و رسایی از این قاعده در فارسی وجود ندارد و علت آن هم این است که تاکنون مورد توجه کافی نوشته‌های حقوقی قرار نگرفته است. به نظر می‌رسد برابری هم‌چون «قاعده دفع مفسده»^۲ یا «قاعده رفع نقص» را می‌توان برای آن ارایه نمود. اگر از ایجاز صرف‌نظر کرده و معادل رساتری برای آن قرار دهیم «قاعده رفع بی‌عدالتی ناشی از نارسایی قانون» معادل مناسب‌تری است. لیکن در این نوشتار عنوان «قاعده رفع نقص» برای آن اختیار می‌شود. در یک تعریف کلاسیک، قاعده رفع نقص آن چیزی است که توسط بارون‌های دیوان مالیه^۳ در پرونده هیدون^۴ ارائه شده است. در این رای آمده است: «... برای تفسیر مسلم و حقیقی همه قوانین به طور کلی چند چیز نیازمند تشخیص و توجه است: ۱. اقتضائات کامن‌لا قبل از تصویب قانون چه بوده است؟ ۲. چه خلل و نقصی پیش از قانون مشمول حکم کامن‌لا بوده است؟ ۳. کامن‌لا در پی پاسخگویی به چه مسائلی بوده است و می‌خواسته کدام نقص را برطرف کند؟ ۴. مأموریت همه قضات همیشه این است که چنان تفسیری ارایه دهند که مفسده را از بین ببرد و ضمانت اجرای لازم را اعمال نمایند. حیل و ترفندهای ظریف تداوم مفسده در راستای منافع خصوصی^۵، را سرکوب و بی‌اثر نمایند، و برابر نیت واقعی قانونگذاران و در راستای منافع عمومی^۶ ضمانت اجرای لازم را در نظر گیرند (law commission, 1969: 14). جهت درک بهتر این قاعده در زیر نمونه‌هایی از اعمال آن مورد اشاره قرار می‌گیرد.

1. Mischief Rule.

۲. این قاعده ارتباطی با قاعده دفع مفسده در فقه ندارد.

3. Barons of the Court of Exchequer.

4. Heydon, 1584.

5. pro privato commodo.

6. pro bono public.

در پرونده‌ای^۱ متهمان روسپی‌هایی بودند که طبق قانون جرایم خیابانی ۱۹۵۹ متهم شده بودند. این قانون ارایه پیشنهاد در یک مکان عمومی را جرم می‌دانست. روسپی‌ها از اماکن خصوصی (پنج‌ره‌ها یا بالکن‌ها) پیشنهادات خود را ارایه کرده بودند که مردم می‌توانستند ببینند. دادگاه با عبور از تفسیر لفظی و با اعمال قاعده رفع نقص نظر داد که رفتار متهمان در قلمرو این قاعده قرار می‌گیرد که هدف قانون بوده است، حتی اگر متهمان طبق تفسیر لفظی در یک مکان خصوصی بوده باشند (Martin, 2014: 61). در یک مورد دیگر^۲، خودروی متهم در حالی در کنار جاده پارک شده بود که خودرو بر روی جک قرار گرفته بود و باتری آن نیز خارج شده بود. مالک طبق قانون حمل و نقل جاده‌ای ۱۹۳۰ به دلیل استفاده از وسیله نقلیه بدون بیمه در جاده مورد تعقیب قرار گرفت. استدلال متهم این بود که در جاده از خودرو استفاده نمی‌کرده است و کاملاً واضح است که اتومبیل قابلیت رانندگی نیز نداشته است. دادگاه با اعمال قاعده رفع نقص اعلام کرد که خودرو در جاده مورد استفاده قرار گرفته است و موضوع اصلی ایجاد خطر است. در حقیقت هدف این قانون در صورت وقوع حادثه، حصول اطمینان از جبران خسارت افراد به دلیل خطرات ایجاد شده توسط دیگران است و بنابراین اخذ بیمه ضرورت داشته است. (Rao, 2014). در پرونده دیگری^۳ کالج سلطنتی پرستاری، به قانونی بودن دخالت پرستاران در انجام سقط جنین معترض شد و آنرا غیرقانونی می‌دانست. قانون جنایات علیه اشخاص مصوب ۱۸۶۱، انجام سقط جنین از سوی هر فردی را جرم می‌دانست. قانون سقط جنین ۱۹۶۷ مقرر می‌داشت که انجام سقط جنین توسط پزشک به شرط رعایت شرایط خاص، مجاز است. در آن زمان در اثر پیشرفت‌های علم پزشکی سقط جنین‌های هورمونی تا حد زیادی جایگزین سقط‌های جراحی شده بود که این امر توسط پرستاران انجام می‌شد. دادگاه نظر داد که انجام اینگونه سقط‌ها توسط پرستاران خلاف قانون نیست. هدف این قانون از بین بردن سقط جنین خارج از مراکز پزشکی بوده است که در آنها هیچ مراقبت پزشکی فراهم نیست. بنابراین اقدامات پرستاران خارج از مفسده قانون ۱۸۶۱ و در چارچوب دفاع مناسب در قانون ۱۹۶۷ است.

۲-۲-۲. ارزیابی قاعده رفع نقص

قاعده رفع نقص مورد انتقادات متعددی قرار گرفته است از جمله اینکه پرونده هیدون (که این قاعده برآمده از آن است) محصول زمانی است که قانون در کامن‌لا منبع فرعی حقوق به شمار می‌آمد. تهیه قانون به هیچ وجه به اندازه امروز فرآیند دقیقی نبود و برتری پارلمان تثبیت نشده بود. همچنین مقدمه قوانین تاحدی اجازه رفع نقص را می‌داد. بعلاوه قضات نیز آن زمان از صلاحیت و اختیار بسیار خوبی

1. Smith v Hughes [1960].

2. Elliot v Grey [1960] 1 QB 367.

3. Royal College of Nursing v DHSS [1981].

برای تصمیم‌گیری در مورد قانون و رفع اشکالات قانونی برخوردار بودند، زیرا آنها معمولاً قوانینی را از جانب پادشاه تهیه می‌کردند و مجلس فقط آنها تایید می‌کرد. اکنون که وضعیت قانونگذاری بسیار متفاوت است، چنین قاعده‌ای نمی‌تواند چندان مناسب باشد (Elliott, 2016: 60). اشکال دیگر این قاعده این است که فعلی پس از ارتکاب، می‌تواند جرم تلقی شود. (مانند پرونده اسمیت علیه هیوز و الیوت علیه گری^۱). همچنین ایراد دیگر این قاعده این است که به قضات اختیار قانونگذاری می‌دهد که این موضوع مخالف اصل تفکیک قوا است. بعلاوه بر اساس این قاعده قضات می‌توانند دیدگاه‌ها، تمایلات اخلاقی و گرایش‌های خود را در رای وارد نمایند. (مانند اسمیت علیه هیوز و DPP علیه بول^۲).

به نظر می‌رسد انتقادات وارده بر این قاعده نباید باعث شود تا کارایی و مزایای این قاعده نادیده گرفته شود و از آن دست کشید، بخصوص که همه این انتقادات نیز وارد نیست. از مزایای این قاعده این است که از بی‌عدالتی یا سوءاستفاده از قانون که ناشی از خلاء قانونی است، جلوگیری می‌کند. در حقیقت راه‌های فرار از قانون را می‌بندد و این مهم‌ترین مزیت این قاعده بشمار می‌آید در حالی که تفسیر تحت‌اللفظی می‌تواند موجب فرار متهمین^۳ از اعمال قانون مناسب شود و عملاً قانون را از کارایی لازم بیاندازد و جامعه را در مقابل قانون شکنی (مانند پرونده روسپیان خیابانی) یا حمایت حقوقی لازم (مانند رانندگی بدون بیمه در پرونده الیوت به طرفیت گری) بی‌دفاع سازد اما با بکارگیری «قاعده رفع نقص» خلاء قانونی پر می‌شود. از سوی دیگر این انتقاد وارد نیست که این قاعده می‌تواند موجب مجازات ناروای اشخاص شود بلکه برعکس در مواردی می‌تواند از مجازات ناروای اشخاص جلوگیری کند و پرونده کالج سلطنتی پرستاری نمونه چنین حالتی است که چنانچه اقتضانات علمی یا اجتماعی ایجاب کند قانون بتواند در مسیر هدف اولیه خود باقی ماند و از بی‌عدالتی جلوگیری کند. از همین رویکی از معادل‌هایی که در فارسی می‌توان برای این قاعده پیشنهاد داد این است که آن را «قاعده رفع بی‌عدالتی ناشی از نارسایی قانون» بنامیم. همچنین این قاعده موجب انعطاف‌پذیری قانون می‌شود و سبب می‌شود قانون با نیازها و اقتضانات روز جامعه همگام شود و از نیاز به بازنگری قانون بکاهد. لازم به ذکر است که در سال ۱۹۶۹ کمیسیون حقوقی بریتانیا نیز اعمال این قاعده را «رویکردی نسبتاً رضایت‌بخش» و مفید دانسته است (Elliott, 2016: 59).

1. Smith v Hughes, Elliot v Grey.

2. Smith v Hughes (1870) LR 6 QB 597.

۳. نباید اعمال این قاعده در حقوق کیفری را در تضاد با اصل «تفسیر به نفع متهم» دانست بلکه در درخی موارد به نفع متهم نیز عمل می‌کند. (مانند پرونده کالج سلطنتی پرستاری مذکور). به هر حال ارتباط این قاعده با اصل تفسیر به نفع متهم خود می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی باشد.

۲-۳. قاعده طلایی تفسیر

قاعده طلایی تفسیر با اینکه یک رویکرد میانه بین رویکرد لفظی و هدف‌گرا محسوب می‌شود (Lonnquist, 2003: 20) ولی باید آن را در زیر رویکرد هدف‌گرا مورد بررسی قرار داد. قاعده طلایی، توسعه قاعده تفسیر لفظی است و هنگامی مورد استفاده قرار می‌گیرد که اعمال قاعده تفسیر لفظی به نتیجه‌ای عبث یا نامعقول منتهی شود. دو مفهوم برای این قاعده وجود دارد؛ مفهوم مضیق و مفهوم موسع. مفهوم مضیق قاعده طلایی هنگامی اعمال می‌شود که دو معنای متضاد از یک عبارت وجود داشته باشد در این صورت قاعده طلایی ترجیح را به معنایی می‌دهد که موجب اجتناب از مفهومی عبث و نامعقول شود. برای نمونه در ۱۱ مه ۱۹۶۳، فرانک آدلر^۱ در حالی که در محدوده ایستگاه نیروی هوایی سلطنتی^۲ بود، برای سرپرست پلیس که مشغول وظایف امنیتی در ایستگاه بود، مزاحمتی ایجاد کرد. آدلر به نقض بخش (۳) قانون اسرار رسمی^۳ متهم شد. این ماده مقرر می‌داشت: «هیچ کس نباید در حوالی هر مکان ممنوعه... مانع افسر ارشد یا ناظر یا دیگر افسران پلیس یا هر یک از اعضای نیروهای سلطنتی که در حال نگهبانی، گشت‌زنی یا سایر موارد مرتبط شود...». متهم استدلال می‌کرد که از آنجایی که او در واقع «داخل» ایستگاه بوده، بر اساس معنای لفظی «در حوالی»^۴، در خود ایستگاه بوده است و نمی‌توانسته در «حوالی» ایستگاه باشد. مساله این بود که چه معنایی باید به بخش (۳) قانون اسرار رسمی ۱۹۲۰ (بریتانیا) داده شود؟ آیا باید به صورت تحت‌اللفظی تفسیر شود یا باید به نحوی تفسیر شود که شخصی «در یا در مجاورت» مکان ممنوعه باشد؟ متهم در دادگاه مجرم شناخته شد و در مرحله اعتراض نیز رای مورد تأیید قرار گرفت. به نظر دادگاه محدود کردن کلمه «حوالی» به معنای معمولی آن یعنی «نزدیک فضا بودن» بی‌معنی است، زیرا نتیجه این خواهد بود ممانعت یا مزاحمت در منطقه‌ای خارج از فضا مورد نظر جرم باشد اما در داخل آن فضا جرم نباشد. بر این اساس، مقرر شد که «در حوالی» به معنای «داخل یا در حوالی» است. این تصمیم نمونه‌ای از اعمال قاعده طلایی تفسیر قانونی است. دادگاه تصمیم گرفت که معنای لفظی کلمه «مجاورت» را به نحوی تفسیر کند که بیهوده و نامعقول تلقی نشود.

قاعده طلایی در مفهوم موسع خود زمانی اعمال می‌شود که هرچند ممکن است تنها یک معنا برای لفظ وجود داشته باشد اما تفسیر لفظی نتیجه‌ای متناقض یا نامعقول بدست می‌دهد. برای مثال در پرونده‌ای^۵ فردی به جرم دو همسری متهم شد. قانون مقرر می‌داشت: «هرکسی که متاهل است در طول

1. Adler v George (1964).

2. Marham Royal Air Force.

3. Official Secrets Act 1920.

4. in the vicinity of

5. R v. Allen 1872.

زندگی زن یا شوهر خود با دیگری ازدواج کند، مرتکب جرم شده است». بر اساس تفسیر لفظی این ماده، ارتکاب جرم غیرممکن بود زیرا قانون مدنی ازدواج دوم را به رسمیت نمی‌شناخت و آنرا باطل می‌دانست. دادگاه با اعمال قاعده تفسیر طلایی مقرر داشت که واژه «ازدواج» باید به عنوان «انجام مراسم ازدواج» تفسیر شود و محکومیت متهم مورد تأیید قرار گرفت (Stawecki, 2012: 93).

در پرونده دیگری^۱ بر اساس قانون اداره املاک ۱۹۲۵، دارایی متوفای فاقد وصیت‌نامه، باید بین «اولاد» تقسیم می‌شد. خانم سیگزورث^۲ توسط پسرش که وارث او بود به قتل رسید. حتی با وجود اینکه تنها یک تفسیر ممکن از کلمه «اولاد» وجود داشت، دادگاه مقرر داشت که پسر نمی‌تواند ماترک را به ارث ببرد، زیرا این برخلاف این اصل کلی بود که قاتل نباید از جرم خود منتفع شود. دادگاه با اعمال قاعده طلایی مانع اجرای قاعده لفظی شد و مقرر داشت که وی مستحق ارث نیست (Stawecki, 2012: 93).

۴-۲-۴. ارزیابی قاعده طلایی

قانون طلایی می‌تواند از پوچی و بی‌عدالتی ناشی از بکارگیری قاعده لفظی جلوگیری کند و به دادگاه‌ها این امکان را می‌دهد تا آنچه را که مراد پارلمان بوده است را عملی کنند. از طرف دیگر همانطور که کمیسیون حقوقی بریتانیا در سال ۱۹۶۹ متذکر شده است که این قاعده معنای روشن و واضحی از «نتیجه نامعقول» بدست نمی‌دهد. قاعده طلایی شکل کمتر صریح قاعده رفع نقص است (Elliott, 2016: 58).

اعمال قاعده طلایی مستلزم اجرای اولیه قاعده لفظی است. مطابق این قاعده ابتدا واژگان قانون باید بر معنای عادی و رایج خود حمل شوند و انحراف از متن فقط در شرایط خاصی مجاز است. با این حال، در عبارت به کار رفته برای بیان اینکه این شرایط چیست هماهنگی وجود ندارد؛ برخی از قضات به واژه «بی‌معنی بودن»^۳، برخی به «ناسازگاری»^۴، «ناهنجاری»^۵، «تناقض»^۶، «دشواری»^۷ و برخی به «بی‌عدالتی»^۸ اشاره کرده‌اند (Farrar, 1882: 139). با وجود این، قواعد وجود دارد که برای تعیین معنای مورد نظر قانون، باید این قواعد نیز مورد توجه قرار گیرد: ۱- قوانین ماهوی (برخلاف قوانین آیینی) نباید عطف بماسبق شوند. ۲- تفسیر نباید به حقوق مکتسب اشخاص لطمه‌ای وارد کند. ۳- تفسیر نباید از صلاحیت دادگاه‌ها بکاهد. ۴- تفسیر نباید برخلاف حقوق مقرر در قانون اساسی یا حقوق بین‌الملل

1. Re Sigsworth [1935].

2. Sigsworth.

3. absurdity.

4. repugnance.

5. anomaly.

6. inconsistency.

7. inconvenience.

8. injustice.

باشد (Thombre, 2019: 137).

۳. تفسیر هدف‌گرا در فقه

تفسیر در فقه اسلامی جایگاه مهمی دارد و بسیاری از احکام اسلامی بر مبنای تفاسیری است که از منابع اسلامی صورت گرفته است. به طور کلی هر متنی می‌تواند نیازمند تفسیر باشد به طوری که قرآن به عنوان مهمترین منبع اسلامی نیازمند تفسیر است و تفاسیر متعددی پیرامون آن نوشته شده است. خود قرآن نیز اشاره به امر تفاسیر مختلف از آن دارد (سوره بقره، ۲۶). روایات اسلامی نیز بر وجود تفاسیر متعدد از قرآن اشاره دارد و تنها تفسیری بهترین تفسیر است که از اهل بیت (علیهم السلام) گرفته شده باشد (کلینی، ۱۳۶۵: ۳۱۲). تفسیر به رای قرآن نیز منع شده است. طبق حدیث قدسی: «آن کس کلام مرا به رای خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده است و آن که مرا به خلقم تشبیه سازد مرا نشناخته است و آن کس که قیاس را در دینم به کار برد، بر دین من نیست» (بحرانی، ۱۴۱۹: ۱۲۰). مرحوم مجلسی به نقل از شهید ثانی و از پیامبر اکرم (ص) چنین نقل می‌کند: «بیشترین نگرانی از آینده ائمتن این است که کسی به قرآن دست یازد و آن را نادرست معنا کند» (مجلسی، ۱۴۱۰: ۱۱۲). از طرف دیگر علم اصول نیز قواعد تفسیری معینی ارائه می‌کند که مفسر با بکارگیری آن اصول و قواعد به معنای روشن و قابل اطمینان تری دست می‌یابد. شیخ انصاری در کتاب «فرائد الاصول» از تفسیر با تعبیر «کشف القناع» یاد می‌کند و آن را مختص زمانی می‌داند که معنای متن روشن نباشد و در پرده ابهام قرار داشته باشد. (انصاری، ۱۴۱۶: ۵۷) مبحث الفاظ در علم اصول بر این فرض است که شارع مقاصد خود را در قالب الفاظی بیان کرده است و مفسر و مکلف باید با بکارگیری آن قواعد و فهم دقیق مقصود شارع نسبت به اجرای احکام اقدام نمایند. در مواردی هم که فقها به زمینه متن رجوع می‌کنند این رجوع برای رفع ابهام از متن است و نه رها کردن متن و اصالت بخشی به فرامتن و زمینه. (سیمایی صراف، ۱۳۹۵: ۵۹). بنابراین باتوجه به این مقدمه اگر بخواهیم رویکرد فقه در تفسیر را با اصطلاحات رایج امروز وفق دهیم می‌توان گفت رویکرد فقها رویکردی «مؤلف‌گرا» یا «مؤلف‌محور» است. رویکرد مؤلف‌محور بسیار به رویکرد هدف‌گرا نزدیک است زیرا در رویکرد مؤلف‌محور، مفسر به دنبال مقصود مؤلف است. در فقه عامه موضوع هدف شارع تحت عنوان «مقاصد الشریعه» مورد بحث قرار گرفته است (منبری، ۱۳۹۲: ۲۹). در آثار امام محمد غزالی و ابواسحاق شاطبی مقاصد شریعت به تفصیل بحث و تشریح شده است. به اعتقاد غزالی مقصود شرع در مورد خلق پنج چیز است که شامل «دین»، «نفس»، «عقل»، «نسل» و «مال» است (غزالی، بی‌تا: ۱۷۴). در فقه امامیه نیز هرچند گشاده‌دستی که در فقه عامه تحت استفاده از مقاصد تشریع برای تفسیر یا تغییر احکام وجود ندارد و با آن مخالفت می‌شود، اما این موضوع به معنای غفلت فقهای امامیه از غرض شارع و اهداف کلی قانونگذار در مقام تفسیر نیست. توجه به هدف شارع از وضع حکم برای

توسعه یا تضییق مدلول حکم و به ویژه در مقام تعارض و ترجیح یکی از چند حکم متعارض در فقه شیعی کاملاً رایج است و عباراتی همچون «منافات با غرض شارع»، «نقض غرض»، «موافقت با غرض شارع» و «استلزام لغویت» نمونه‌هایی از توجه به این موضوع است (الشریف، ۱۳۹۳: ۴۲۵). به عنوان مثال مستند اصلی فقهایی که حیل‌های فرار از ربا را نامشروع دانسته و رد می‌کنند منافات آن با غرض شارع است (خمینی، ۱۴۲۱: ۵۳۲). فتوای صادره از یکی از فقه‌های معاصر نمونه‌ای از توجه به حکمیت و علت حکم است؛ استفتاء می‌شود که «هرگاه در ازدواج موقت یکی از اسباب طلاق حاکم (طلاق قضایی) محقق گردد مثلاً زوج مفقودالثر شده یا زوجه مواجه با عسر و حرج گردد و شوهر نیز حاضر به بخشیدن مدت نباشد) آیا زن می‌تواند از دادگاه تقاضای فسخ متعه را با بخشیدن مدت باقی مانده بنماید؟ (خصوصاً در صیغه‌های دراز مدت مانند ۹۹ ساله)». پاسخ داده می‌شود: «روایات مربوطه به واسطه تضمن لفظ طلاق، مختص است به ازدواج دائم ولی به ضمیمه تنقیح مناط و اولویت قطعی همین حکم در متعه جاری است» (روحانی، ۱۳۹۲: ۱۷۶). بنابراین همانطور که اشاره شد از بررسی آثار فقها اینطور برمی‌آید که فقه‌های امامیه نیز علی‌رغم پابندی به متن، هرگاه التزام به الفاظ موجب حکمی نامعقول و مخالف مصالح جامعه مسلمین شده است با عناوین مختلفی همچون «نقض غرض شارع» و «موافقت با غرض شارع»، در راستای حل مسائل جامعه و با عبور از تنگنایهای لفظی، تفاسیری هدف‌گرا و راهگشا ارائه داده‌اند تا حکم مبتنی بر متن را هماهنگ با اقتضانات جامعه و عقلایی نمایند^۱. بنابراین علی‌رغم پلورالیسم حقوقی نوعی وحدت یا حرکت به سمت در نظام‌های حقوقی دیده می‌شود (الشریف، ۱۳۹۶: ۸) و نظام حقوقی اسلام نیز از این امر مستثنی نیست.

۴. رویکردهای تفسیری در حقوق ایران

در حقوق ایران مراجع مختلفی برای تفسیر قوانین وجود دارد که حسب قوانین مختلف مرجع تفسیر قانون می‌تواند متفاوت باشد. شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی، قضات دادگستری حق تفسیر قانون را دارند که در زیر دامنه تفسیر و رویکردهای آنها مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۴-۱. رویکرد تفسیری شورای نگهبان

مطابق اصل (۹۸) قانون اساسی تفسیر قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم اعضای شورا انجام می‌گیرد. بر اساس رویکرد اصولی فقها، باید گفت «مولف‌گرایی» نظریه

۱. برای مطالعه بیشتر نک: سیمایی صراف (۱۳۹۰)، «علت و راه‌های کشف آن در استدلال قیاسی؛ بررسی تطبیقی در فقه اسلامی و کامن‌لا».

رسمی در تفسیر قانون اساسی می‌باشد. شورای نگهبان در نظریه شماره ۷۶/۲۱/۵۸۳ تاریخ ۱۳۷۶/۰۳/۱۰ در مقام تفسیر اصل (۷۳) قانون اساسی اعلام می‌کند که «مقصود از تفسیر، بیان مراد مقنن است...». همچنین شورا در نظریه دیگری به شماره ۸۰/۲۱/۳۰۳۶ تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۲۰ با استناد به مشروح «مذاکرات واضعان» قانون اساسی اظهارنظر می‌کند که «مشروح مذاکرات» مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حکایت از آن دارد که مصونیت ریشه اسلامی ندارد. از این نظریه نیز رویکردی مولف‌گرایی به خوبی مشهود است. بنابراین از بررسی نظرات شورای نگهبان که شرح مفصل‌تر آن خارج از مجال این نوشتار است (برای مطالعه تفصیلی نک: افشار، ۱۳۹۷: ۴۹؛ جاوید، ۱۳۹۷: ۳۹). این طور برمی‌آید که رویکرد تفسیری شورا رویکردی مولف‌گرا است که رابطه نزدیکی با هدف‌گرایی دارد.

۴-۲. رویکرد تفسیری مجلس شورای اسلامی

اصل (۷۳) قانون اساسی مقرر داشته است «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است...». این اصل نیز بیانگر رویکرد مولف‌گرایی در نظام حقوقی ایران است. البته باید توجه داشت که نظرات تفسیری مجلس نیز باید به تأیید شورای نگهبان برسد و این موضوع با توجه روند عادی تصویب مصوبات مجلس و لزوم تأیید آن توسط شورای نگهبان، منافاتی با رویکرد مذکور ندارد. (نک: تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱).

۴-۳. رویکرد تفسیر قضایی

اصل (۷۳) قانون اساسی مقرر می‌دارد شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است اما مفاد این اصل مانع از تفسیری نیست که دادرسان، در مقام تمیز حق از قوانین بعمل می‌آورند. بنابراین برابر این اصل قضات نیز حق تفسیر قوانین را دارا هستند. اما باید توجه داشت که هرگاه تفسیری از قانون از سوی مجلس شورای اسلامی ارایه شد، این تفسیر در حکم قانون است و قضات نمی‌توانند تفسیری مخالف تفسیر مجلس شورای اسلامی داشته باشند. تفاسیر دادگاه‌ها در حقوق ایران بیشتر بر پایه تفسیر لفظی قرار دارد اما هرگاه اقتضانات موضوع ایجاب کرده است، تفسیر غایت‌گرایانه نیز مورد عمل محاکم قرار گرفته است. از آنجا که موضوع این نوشتار بیشتر پیرامون مطالعه تطبیقی تفسیر قانون در نظام کامن‌لا است در زیر به دو تفسیر هدف‌گرایانه که در کامن‌لا با استفاده از قواعد تفسیری رفع نقص و قاعده طلایی ارایه می‌شود مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۴-۳-۱. تفسیر هدف‌گرایانه قضایی بر پایه قاعده رفع نقص

در نظام حقوقی ایران «قاعده رفع نقص» موجود در نظام کامن‌لا یا قاعده‌ای مشابه آن مورد شناسایی قرار نگرفته است اما در رویه قضایی ایران می‌توان آرای مشاهده کرد که منطبق بر اعمال «قاعده رفع نقص» در

نظام کامن لا است. به عنوان مثال؛ اینکه شهادت دروغ در کدامیک از مراجع قضایی جرم است یکی از مباحثی که پاسخ آن بستگی به تفسیری دارد که از قانون ارائه می شود. ماده ۶۵۰ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هرکس در دادگاه نزد مقامات رسمی شهادت دروغ بدهد...». به مجازات شهادت دروغ محکوم خواهد شد. برابر این ماده شهادت دروغ در «دادگاه» جرم محسوب می شود. در نظام حقوقی ما برای رسیدگی به جرایم دو «مرحله تحقیقات» و «مرحله رسیدگی» وجود دارد که هریک به ترتیب در «دادسرا» و «دادگاه» انجام می شود. از متن ماده و بر اساس تفسیر لفظی چنین برداشت می شود که شهادت دروغ در دادسرا جرم تلقی نمی شود و شهادت دروغ تنها در «دادگاه» وصف کیفری دارد. در این خصوص آراء بسیاری از دادگاه های تجدیدنظر صادر شده است و متهمی که به سبب شهادت دروغ در دادسرا، محکومیت یافته است، در دادگاه تجدیدنظر تبرئه شده است؛ استدلال دادگاه تجدیدنظر نیز این است که شهادت در دادسرا مطابق «نص قانون» جرم تلقی نشده است (شعبه ۴۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه ۹۳۰۹۹۸۲۱۳۶۴۰۳۸۸، شعبه ۳۹ دادگاه تجدیدنظر تهران، دادنامه ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۳۹۰۰۷۱۸). از سوی دیگر وجه تمایزی در شهادت دروغ بین دادسرا و دادگاه دیده نمی شود زیرا هر دو مرجع قضایی محسوب می شوند. بعلاوه این تمایز سبب این «مفسده» می شود که بسیاری از اشخاص با خیالی آسوده از تعقیب کیفری و مجازات در دادسرا حاضر شوند و علیه اشخاص موردنظر اقدام به ادای شهادت دروغ نمایند. در رای که از سوی یکی از شعب تجدیدنظر استان خوزستان^۱ صادر شده است به خوبی به این موضوع توجه شده است و لفظ «دادگاه» را منحصر به معنای خاص آن ننموده و به شهادت دروغ در دادسرا را نیز عملی مجرمانه دانسته است. در قسمتی از این رای چنین آمده است: «به اعتقاد دادگاه شهادت کذب در دادسرا مشمول ماده (۶۵۰) کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی است. زیرا به ملاحظه اولویت در تفسیر نصوص جزایی که با روح و جان کلام و منطق الفاظ مقنن و به اصطلاح با تفسیر منطقی و توضیحی است نه منطوق الفاظ، ذکر کلمه دادگاه در ماده (۶۵۰) قانون استنادی، صرفاً بنا به مقتضیات زمان تصویب که همانا انتفاء و خاموشی نهاد دادسرا بوده است و دادرس در زمان تفسیر متون قانونی، در مقام تفسیر منطقی به مقتضیات زمان تصویب محدود و محصور نیست بلکه هنر و اهتمام وی به تطبیق و سازش قانون با وقایع حاضر با تاکید و تکیه بر روح قانون در حدود تاب مدلول قانون است. بناء علیه در تفسیر ماده (۶۵۰) قانون مجازات اسلامی لفظ دادگاه مفهوماً معادل «مرجع قضایی» و متصف به موصوف خود «مقام رسمی» تعبیر و تفسیر و از جمود بر لفظ پرهیز می شود تا هم مرحله تحقیقات و هم مرحله محاکمه را پوشش و از شیوع پدیده شوم و

۱. دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۶۳۰۱۰۰۱۱۸۴ - ۱۳۹۹/۰۸/۲۵ شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان.

نامشروع شهادت کذب و تضییع حقوق حقه اشخاص پیشگیری شود». استدلال‌های دادگاه بر اینکه؛ دادرس در تفسیر، محدود و محصور به مقتضایات زمان تصویب قانون نبوده بلکه باید با توسل به روح قانون به دنبال تطبیق آن با وقایع روز باشد و همچنین اینکه ارائه چنین تفسیری جلوی پدیده نامبارک شهادت دروغ را خواهد گرفت را می‌توان منطبق بر تفسیر بر اساس قاعده «رفع نقص» که تفسیری هدف‌گرایانه در نظام کامن‌لا است، دانست. زیرا قاعده مذکور در راستای رفع بی‌عدالتی ناشی از نقص قانون (در اینجا تبرئه شاهد کذاب) و همچنین جلوگیری از مفسده‌ای است که تفسیر لفظی می‌تواند به بار آورد (رواج شهادت کذب) عمل می‌کند. البته ملاحظات چنین تفسیری به خصوص در حقوق کیفری که در بالا (ارزیابی قاعده رفع نقص) مورد اشاره قرار گرفت را نباید از نظر دور داشت.

۴-۳-۲. تفسیر هدف‌گرایانه قضایی بر پایه قاعده طلایی

در حقوق ایران «قاعده طلایی تفسیر» موجود در نظام کامن‌لا، مورد شناسایی یا عمل نمی‌باشد و نمیتوان برای آن قاعده‌ای مشابه یا نزدیک به آن یافت. با این وجود رای وحدت رویه‌ای از دیوان عالی کشور ایران صادر شده است که به نظر می‌رسد فلسفه و صدور این رای و اندیشه‌ای که دیوان را بر آن داشته تا به صدور چنین رای‌ی اقدام کند مشابه فلسفه قاعده طلایی تفسیر در نظام حقوقی کامن‌لا باشد. مطابق ماده (۱۶) قانون ثبت احوال اعلام ولادت طفل و اخذ شناسنامه و امضا دفتر ثبت کل وقایع، در ابتدا بر عهده پدر قرار گرفته است. در دعوی الزام پدر به گرفتن شناسنامه برای طفل متولد از رابطه نامشروع، بین دادگاه‌ها اختلاف نظر پیش آمده بود و برخی بر این نظر بودند که «مقررات قانون ثبت احوال در ارتباط با اولاد شرعی و صدور سند سجلی برای آنها است و هیچگاه ناظر به اولاد غیرشرعی نمی‌باشد.» (شعبه ۲۲ دیوان‌عالی کشور، گزارش رای وحدت رویه ۶۱۷). در حقیقت تفسیر دادگاه از واژگان «پدر» و «طفل» بکار رفته در قانون ثبت احوال، «پدر شرعی» و «طفل مشروع» بود. با صدور آرا متعارض، موضوع در هیات عمومی دیوان عالی کشور مطرح شد و منجر به صدور رای وحدت رویه شماره (۶۱۷) دیوان عالی کشور گردید و چنین مقرر شد: «بموجب بند الف ماده یک قانون ثبت احوال مصوب سال ۱۳۵۵ یکی از وظایف سازمان ثبت احوال ثبت ولادت و صدور شناسنامه است و مقنن در این مورد بین اطفال متولد از رابطه مشروع و نامشروع تفاوتی قائل نشده است و تبصره ماده (۱۶) و ماده (۱۷) قانون مذکور نسبت به مواردی که ازدواج پدر و مادر به ثبت نرسیده باشد و اتفاق در اعلام ولادت و صدور شناسنامه نباشد یا اینکه ابوین طفل نامعلوم باشد تعیین تکلیف کرده است لیکن در مواردی که طفل ناشی از زنا باشد و زانی اقدام به اخذ شناسنامه ننماید با استفاده از عموماً و اطلاق مواد یاد شده و مسأله (۳) و مسأله (۴۷) از موازین قضائی از دیدگاه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، زانی پدر عرفی طفل تلقی و در نتیجه کلیه تکالیف مربوط به پدر از جمله اخذ شناسنامه بر عهده وی می‌باشد و حسب ماده (۸۸۴) قانون

مدنی صرفاً موضوع توارث بین آنها منتفی است». بنابراین ملاحظه می‌شود ارایه تفسیر رایج و معمول از واژگان «پدر»، «طفل» یا «اولاد» به بی‌عدالتی و این نتیجه نامعقول منجر می‌شد تا پدر طبیعی از مسئولیت حقوقی عمل خویش رها شود. اما دیوان با ارایه تفسیری ورای معنای رایج الفاظ مانع از تبدیل یک حکم شرعی معقول به حکمی واجد آثار نامعقول در پاره‌ای موضوعات می‌شود. شاید این رای را بتوان مشابه رای (1935) Re sigsworth (رک: مفهوم قاعده طلایی) دانست با این تفاوت که نتیجه آرا در جهتی عکس می‌باشد. همچنین به نظر می‌رسد علی‌رغم اینکه واژه «طلاق» اختصاص به عقد دائم دارد اظهارنظر به طلاق قضایی در متعه درازمدت (روحانی، ۱۳۹۲: ۱۷۶) را می‌توان در راستای تفسیر هدف‌گرایانه و مشابه اعمال قاعده تفسیر طلایی در مفهوم موسع خود دانست. فلذا علی‌رغم پلورالیسم حقوقی، نوعی همگرایی و وحدت در نظام‌های حقوقی مشاهده می‌شود اگرچه این امر ممکن است با قواعد و طرق مختلف باشد.

نتیجه‌گیری

قانون یا هر متن متضمن مفاهیم حقوقی به طور معمول نمی‌تواند کامل باشد بطوری که حقوق و تکالیف اشخاص به خوبی از ظاهر متن فهمیده شود. پیش‌بینی فروض مختلف در قانون نیز امری ناشدنی و به دور از منطق قانونگذاری است از این رو تفسیر متن همواره امری اجتناب‌ناپذیر است. درکامن لا تفسیر لفظی و تفسیر هدف‌گرا دو رویکرد غالب این نظام حقوقی بشمار می‌آیند. هرچند تفسیر لفظی در قرن ۱۸ و ۱۹ رویکرد غالب بوده است ولی اکنون نیز همچنان طرفداران خود را داشته و قواعد زبانی مشخصی را برای آن وضع نموده‌اند. در دوره‌های بعدی به منظور جبران کاستی‌های قانون و هماهنگ ساختن مقررات با نیازها و اقتضائات جامعه، گرایش به رویکرد هدف‌گرا با بکارگیری قواعدی همچون «قاعده رفع نقص» و «قاعده تفسیر طلایی» طرفداران ویژه‌ای پیدا کرد. بر این قواعد انتقادات متعددی نیز وارد است از جمله اینکه اعمال این قواعد در راستای هدف‌گرایی با توسعه اختیارات قضات موجب نقض اصل تفکیک قوا، تعرض به حقوق اشخاص، ورود تفاسیر و دیدگاه‌های شخصی بنام مقنن می‌شود. از طرف دیگر معنای صریح و روشنی از جایگاه اعمال این قواعد وجود ندارد. با وجود این مزایای این قواعد همچون: رفع بی‌عدالتی ناشی از خلاء قانونی و جلوگیری از سوءاستفاده نسبت به قانون، سبب شده است هم تفسیر هدف‌گرا و هم این قواعد به عنوان ابزارهایی جهت نیل به چنین تفسیری جایگاه خود را حفظ کند. در فقه اسلامی نیز اصول‌گرایی و تقید به متن رویکرد غالب و حاکم بر تفسیر متون شرعی است. با وجود این رویکردهایی همچون رویکرد «مولف‌محور» که می‌توان گفت شکل دیگری از رویکرد هدف‌گرایی (کشف مراد مولف) است نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و اصطلاحاتی همچون «مقاصد الشریعه» و «غرض شارع» در کلام فقهای متقدم و متاخر نشان از پذیرش آن دارد و در عمل نیز در حل گره‌های حقوقی مورد

استناد قرار گرفته است. در رویه قضایی ایران نیز استنادات و استدلال‌های مشابهی در آراء دادگاه‌ها مشاهده می‌شود. بنابراین با وجود پلورالیسم حقوقی نوعی وحدت در نظام‌های حقوقی مشاهده می‌شود که در صورت لزوم با یاری گرفتن از قواعد مختلف می‌توان از متن‌گرایی و تفاسیر لفظی عبور کرد و تفسیری هدف‌گرایانه در راستای نیل به اهداف و مصالح جامعه گام برداشت.



فهرست منابع

- افشار، سجاد، ۱۳۹۷ش، رهیافت مولف‌گرا در تفسیر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه دانش حقوق عمومی، ش ۲۰.
- امیدی، جلیل، ۱۳۷۶ش، تفسیر قانون در حقوق انگلستان، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، ش ۰.
- انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۱۶ق، فراند الاصول، جزء الثاني، قم، منشورات دارالاعتصام للطباعة و النشر قم المقدسه.
- بحرانی آل طعان، احمد بن صالح، ۱۴۱۹ق، الرسائل الأحمديّة، قم، دار المصطفى لإحياء التراث، ج ۳.
- تقی‌زاده، جواد، بانسی، حسن، ۱۳۹۴ش، حدود صلاحیت مجلس شورای اسلامی در مقام تفسیر قانون از منظر شورای نگهبان، دانش حقوق عمومی، ش ۱۲.
- جاوید، محمدجواد، افشار، سجاد، ۱۳۹۷ش، «رهیافت متن‌گرایی در تفسیر حقوقی، با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهشی حقوق عمومی، ش ۶۱.
- جعفری‌تبار، حسن، ۱۳۸۳ش، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۱.
- خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۲۱ق، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۵.
- روحانی، سید محمد صادق، ۱۳۹۲ش، استفتائات قضایی، قم، کلبه شروق.
- سیمایی صراف، حسین، ۱۳۹۰ش، علت و راه‌های کشف آن در استدلال قیاسی، بررسی تطبیقی در فقه اسلامی و کامن‌لا، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۱۵، ش ۲.
- _____، ۱۳۹۵ش، هدف و منبع رویکرد تفسیری فقه اسلامی در قیاس با تفسیر کارکردگرا، فصلنامه پژوهش تطبیقی اسلام و غرب، ش ۲.
- الشریف، محمد مهدی، ۱۳۹۳ش، منطق حقوق؛ پژوهشی در منطق حاکم بر تفسیر و استدلال حقوقی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- _____، ۱۳۹۶ش، «پلورالسم استدلال حقوقی در پرتو تفسیرهای متعارض»، دو فصلنامه حقوق تطبیقی، دوره ۴، ش ۱.
- شعبه ۲۲ دیوانعالی کشور، دادنامه شماره ۷۵/۳۷۲/۲۲، گزارش رای وحدت رویه ۶۱۷ دیوانعالی کشور.
- شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان، دادنامه شماره ۱۰۱۱۸۴-۹۹۰۹۹۷۶۳۰۱۰۱۱۸۴-۱۳۹۹/۰۸/۲۵.
- شعبه ۳۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه شماره ۷۱۸-۹۳۰۹۹۷۰۲۲۳۹۰-۹۳۰۹۹۷۰۲۲۳۹۰-۱۳۹۳/۰۶/۰۸. قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/8250>
- شعبه ۴۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه شماره ۰۳۸۸-۹۳۰۹۹۸۲۱۳۶۴۰-۹۳۰۹۹۸۲۱۳۶۴۰-۱۳۹۵/۰۲/۱۳، قابل دسترسی در: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/29117>
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد بن محمد، بی‌تا، المستصفی من علم الاصول، بیروت، دار التراث العربی.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵ش، فلسفه حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۳.
- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵ش، الاصول من الکافی، ترجمه و شرح علی اکبر غفاری، تهران، دارالمتب الاسلامیه، ج ۸.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۱۰ق، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الطبع و النشر، ج ۸۹.
منبری، سمیه، ۱۳۹۲ش، مقاصد شریعت از دیدگاه امام غزالی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دکتر نوید نقشبندی، رشته الهیات و معارف اسلامی، گرایش فقه شافعی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کردستان.

References

- Bailey, S. H., & Gunn, M. (1996). *Smith and Bailey on The Modern English Legal System* (3rd ed.).
- Barnett, R. E. (2011). Interpretation and construction. *Harv. JL & Pub. Pol'y*, 34, 65.
- Canons about how Statutes are to be Construed. (n.d.). *Vanderbilt Law Review*, 3.
- Catherine, M. (2007). *Interpretation of Contracts*. London, England: Routledge Cavendish.
- Connolly, M. (2018). *The Judiciary, Discrimination Law and Statutory Interpretation: Easy Cases Making Bad Law*. Routledge.
- Corbin, A. (1960). *Corbin on Contract* (Vol. 3, 2nd ed.). West publication.
- Cross, R. (1995). *Cross Statutory Interpretation* (3rd ed.). London, England: Butterworth.
- Easton, C. (2012). *The English Legal System* (1st ed.). London, England: Routledge.
- Elliott, C., & Quinn, F. (2016). *English Legal System 2016/2017*. London, England: Pearson Education.
- Eyer, K. (2022). *Disentangling Textualism and Originalism*. *Con Law Now*, Rutgers Law School Research Paper, No 13: 115.
- Farrar, A. A. (1982). *Judicial approaches to meaning in the interpretation of statutes*. University Canterbury.
- Gary Slapper, & David Kelly. (2010-2011). *The English Legal System* (11th ed.). Routledge. Retrieved from <http://cw.routledge.com/textbooks/9780415566957/legislation.asp>
- Huxley-Binns, R., & Martin, J. (2014). *Unlocking the English legal system*. London, England: Routledge.
- Kelly, D., & Slapper, G. (2010). *The English Legal System: 2010-2011*. London, England: Routledge.
- Law Commission. (1969). *The Interpretation of Statutes*, No 21. London, England: His Majesty's Stationery Office.
- Llewellyn, K. N. (1950). Remarks on the Theory of Appellate Decision and the Rules or Canons about How Statutes Are to Be Construed. *Vanderbilt Law Review*, 3(4), 395.
- Lonnquist, T. (2003). The trend towards purposive statutory interpretation: human rights at stake. *Revenue Law Journal*, 13.
- Martin, J. (2014). *Key Cases: The English Legal System*. New York, NY: Routledge.
- Rao, S. (2014). *Mischief Rule of Statutory Interpretation*. Retrieved from: www.lawctopus.com/academike/mischief-rule-statutory-interpretation/
- Solum, L. B. (2010). The interpretation-construction distinction. *Const. Comment.*, 27, 95.
- Staweck, T. (2012). *Argument against absurdity of legal reasoning, fundamental, subsidiary or rhetoric?* *Argumentation* 2012, Masaryk University.

- Thombre, S. (2019). General principles of statutory interpretation with special reference to golden rule & mischief rule. *International Journal of Law*, 5(6).
- Willmott, L., & Christensen, S. (2013). *Contract law* (4th ed.). London, England: Oxford University Press.

Persian Sources

- Afshar, S. (2018). Authoritative Approach in Interpreting the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Journal of Public Law Knowledge*, (20).
- Ansari, S. M. (1416 AH). *Fawaid al-Usul*, Part Two. Qom: Dar al-I'tesam li-l-Tiba'ah wa-l-Nashr.
- Baharani Al-Ta'an, A. B. S. (1419 AH). *Al-Rasa'il al-Ahmadiah*. Qom: Dar al-Mustafa li-Ihya' al-Turath, 3.
- Branch 22, Supreme Court of Iran. (Unified Procedure Report No. 22.372.75)
- Branch 23, Court of Appeals of Khuzestan Province. (Decision No. 9909976301001184, 25/08/1399)
- Branch 39, Court of Appeals of Tehran Province. (Decision No. 9309970223900718, 08/06/1393). Available at: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/8250>
- Branch 48, Court of Appeals of Tehran Province. (Decision No. 9309982136400388, 13/02/1395). Available at: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/29117>
- Ghazali, A. H. M. b. M. b. M. (Al-Mustasfa min 'Ilm al-Usul). Beirut: Dar al-Turath al-Arabi.
- Jafari Tabar, H. (2004). *Philosophical Foundations of Legal Interpretation* (Vol. 1). Tehran: Sahami Enteshar Publishing.
- Javid, M. J., & Afshar, S. (2018). The Textualist Approach in Legal Interpretation, with Emphasis on the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Journal of Public Law Research*, (61).
- Katouzian, N. (2006). *Philosophy of Law* (Vol. 3). Tehran: Sahami Enteshar Publishing.
- Khomeini, S. R. (1421 AH). *Kitab al-Bay'*. Tehran: Institute for the Publication of Imam Khomeini's Works, 5.
- Kulayni, A. J. M. b. Y. (1365 SH). *Al-Usul min al-Kafi*. (A. A. Ghaffari, Trans. & Expl.). Tehran: Dar al-Matab al-Islamiyyah, 8.
- Majlisi, M. B. b. M. T. (1410 AH). *Bihar al-Anwar*. Beirut: Mo'asseseh al-Taba'ah wa al-Nashr, 89.
- Manbari, S. (2013). *The Objectives of Sharia from the Perspective of Imam Ghazali* (Master's thesis). Faculty of Humanities, University of Kurdistan.
- Omidi, J. (1997). Law Interpretation in English Law. *Journal of Law and Political Science*, University of Tehran, 38(0).
- Rouhani, S. M. S. (2013). *Estefat'at Qaza'i*. Qom: Kolbe Shorouq.
- Sharif, M. M. (2014). *Manateq al-Huqooq: A Study on the Logic Governing Legal Interpretation and Reasoning*. Tehran: Sahami Enteshar Publishing.

- Sharif, M. M. (2017). Pluralism of Legal Reasoning in Light of Conflicting Interpretations. *Journal of Comparative Law*, 4(1).
- Simayi Saraf, H. (2011). Reason and Methods of Discovering in Analogical Reasoning, a Comparative Study in Islamic and Common Law Jurisprudence. *Comparative Law Research*, 15(2).
- Simayi Saraf, H. (2016). The Objective and Source of the Interpretive Approach of Islamic Jurisprudence in Comparison with the Functional Interpretation. *Journal of Comparative Islam-West Research*, (2).
- Taghizadeh, J., & Banchi, H. (2015). The Limits of the Competence of the Islamic Consultative Assembly in the Role of Law Interpretation from the Perspective of the Guardian Council. *Journal of Public Law Knowledge*, (12).

